

فلسفه تحلیلی، شماره سی و نه، بهار و تابستان ۱۴۰۰، ص ۳۹-۶۳

## اُتِیسم و سه نظریه‌ی اصلی شناخت<sup>۱</sup>

آزاده دوست الهی

دانش‌آموخته دکتری فلسفه علم، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات،

دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

سید علی صمدی<sup>۲</sup>

دانشیار مؤسسه پرستاری و تحقیقات بهداشتی، دانشگاه آلستر، آلستر، ایرلند شمالی

مصطفی تقوی

عضو هیأت علمی گروه فلسفه علم، دانشگاه صنعت شریف، تهران، ایران

### چکیده

مطالعات گسترده بر روی اختلالات عصبی - روانی تأثیر به‌سزایی بر درک ما از ساختار و عملکرد مغز و سیستم عصبی گذاشته است؛ تا جایی که پیامدهای فلسفی مهمی در حوزه‌ی فلسفه‌ی ذهن و علوم شناختی، داشته‌اند. اُتِیسم اختلالی است که از زمان شناسایی آن تا به امروز شاهد تغییرات بسیاری در مفهوم آن بوده‌ایم. پژوهش پیرامون این اختلال آن را تبدیل به یک موضوع در مباحث روان‌شناسی فلسفی کرده است. روند این پژوهش‌ها بر روی نقایص شناختی و رفتاری افراد دارای اُتِیسم، بینش ارزشمندی در توسعه و ساختار شناخت اجتماعی داشته است. در این خصوص سه نظریه‌ی اصلی شناخت یعنی نظریه‌ی ذهن، نظریه‌ی شبیه‌سازی و نظریه‌ی کنترل اجرایی یا نظریه فراشناخت هر کدام با رویکردی متفاوت به اختلال اُتِیسم، علت‌های متفاوتی را معرفی می‌کنند. در این مقاله ابتدا با تعریف بالینی از اُتِیسم شروع کرده، سپس سه نظریه اصلی شناخت را معرفی کرده و در آخر برتری نظریه‌ی شبیه‌سازی را در مقایسه با دو نظریه‌ی دیگر نشان خواهیم داد.

**کلیدواژه‌ها:** اختلالات طیف اُتِیسم، نظریه‌ی ذهن، نظریه‌ی شبیه‌سازی، نظریه‌ی کنترل اجرایی یا فراشناخت.

۱. تاریخ وصول: ۱۴۰۰/۱/۱۶؛ تاریخ تصویب: ۱۴۰۰/۶/۲۱

۲. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): samadisa@yahoo.com

## ۱. مقدمه

مباحث پیرامون دانش ما از ذهن خودمان و اذهان دیگران همراه با طرح مسائلی چون بدبینی درباره‌ی جهان خارج به دلیل امکان فریب حواس به دلیل حضور در رویایی عمومی که توسط شیطانی فریب‌کار برنامه‌ریزی شده است، با دکارت آغاز گشت. هرچند در نیمه‌ی قرن بیستم و با رونق فلسفه تحلیلی، علاقه به این نوع مباحث کم‌رنگ شد، اما با گسترش روان‌شناسی شناختی و علوم اعصاب و طرح پرسش‌هایی مانند «از کجا و با چه مدرکی می‌دانم یا باور کرده‌ام که دیگران ذهن دارند» و «آیا دیگران دارای افکار، احساسات و سایر ویژگی‌های ذهنی هستند»، «توجه به درک از خود و دیگران»، بار دگر اهمیت یافت و منجر به تحقیقات دامنه‌داری در بزرگسالان، نوزادان و حتی حیوانات شده است؛ تا جایی که بحث‌های زیادی در فلسفه به وجود آورده است. مطالعات پیرامون افراد دارای اُتیسْم، توانایی نسبت دادن ذهن به خود و دیگران و چگونگی بروز این مسأله کمک چشم‌گیری به این نوع مسائل کرده است که در بخش نظریات شناخت اجتماعی به آن‌ها می‌پردازیم.

افراد دارای اختلالات طیف اُتیسْم مشکلات مختلفی در مهارت‌های اجتماعی<sup>۱</sup>، پردازش شناختی<sup>۲</sup> و سایر مشکلات رفتاری و جسمانی را هم‌زمان نشان می‌دهند؛ و مشاهده می‌شود هنگام بروز این اختلال، پردازش اطلاعات در مغز و چگونگی سازماندهی و ارتباط سیناپس‌ها<sup>۳</sup> با یکدیگر تحت تأثیر قرار می‌گیرند، اگرچه چگونگی این رخداد تا به امروز به خوبی دریافت نشده است، اما توانسته است نقش زیادی در نظریه‌پردازی‌های مربوط به فلسفه‌ی ذهن، شناخت اجتماعی و فلسفه‌ی روان‌شناسی ایفا کند. سه نظریه‌ی غالب در شناخت اجتماعی به دنبال توضیح اُتیسْم به مثابه‌ی نقص-های شناختی مشخص هستند. در این مقاله ابتدا نگاهی به تاریخچه‌ی اُتیسْم و تغییرات

---

1. social-skills  
2. cognitive processing  
3. Synapse

مفهومی آن خواهیم داشت و سپس سه نظریه‌ی اصلی شناخت اجتماعی یعنی نظریه‌ی ذهن<sup>۱</sup>، نظریه‌ی شبیه‌سازی<sup>۲</sup> و نظریه‌ی فراشناخت<sup>۳</sup> یا کنترل اجرایی را مورد بررسی قرار داده و در آخر دلایل اهمیت برتری نظریه‌ی شبیه‌سازی را نسبت به دو نظریه‌ی رقیب بیان خواهیم کرد.

## ۲. تغییر مفهومی اُتِسم

مطالعه‌ی اُتِسم از زمان ظهور تاکنون نشان می‌دهد، این اختلال در تاریخ خود دارای سه فاز بوده است. وجود این فازهای متفاوت از لحاظ تغییر مفهومی اُتِسم بسیار حائز اهمیت‌اند: ۱. درخودماندگی اُتِستیک افراطی و اصرار بر ثبات<sup>۴</sup> ۲. ناهنجاری‌های زبانی، ادراک حسی و شناختی<sup>۵</sup> ۳. نقص در شناخت اجتماعی و درونی<sup>۶</sup>. در این قسمت به ترتیب این سه فاز را بررسی می‌کنیم.

فاز اول از سال ۱۹۴۳ میلادی شروع می‌شود و تا سال ۱۹۶۵ میلادی ادامه پیدا می‌کند اما قبل از آن با روان‌پزشک سوئسی یوگن بلولر<sup>۷</sup> شروع می‌کنیم. بلولر اصطلاح «اسکیزوفرنیا»<sup>۸</sup> را در سال ۱۹۰۸ وضع کرد؛ او برای اولین بار در سال ۱۹۱۰ از اصطلاح «اُتِسم» برای ارجاع به یکی از مهم‌ترین نشانه‌های اسکیزوفرنی استفاده کرد. نزد او اسکیزوفرنی نه یک بیماری معجزا بلکه یک نام مشترک برای گروهی از نشانه‌های مشخص بود و از آن با عنوان «گروه اسکیزوفرنی»<sup>۹</sup> یاد می‌کرد نه اسکیزوفرنی به شکل

- 
1. Theory of Mind (TOM)
  2. Simulation (ST)
  3. Executive Control or Metacognitive theory (MT)
  4. Extreme autistic aloneness and insistence on sameness
  5. Linguistic, sensory and cognitive disorders
  6. Deficits in social cognition and instinct
  7. Eugen Bleuler
  8. schizophrenia
  9. group of the schizophrenias

واحد. به باور او اُتیسْم، نشانه‌ی بسیار مهم در اسکیزوفرنی قلمداد می‌شد و مشخصه‌ی آن روگردانی آشکار از جهان خارج بود. در سال ۱۹۴۳ لئو کانر<sup>۱</sup> روان‌پزشک کودکان، هنگام مطالعه بر روی یازده کودک «اختلال‌های اُتِستیک تماس عاطفی»<sup>۲</sup> را معرفی کرد. در این زمان برای اولین بار اُتیسْم به‌مثابه‌ی یک پدیده‌ی روان‌پزشکی ظهور کرد.<sup>۳</sup> هر چند کانر این اصطلاح را از بلولر وام گرفت، اما تلقی او از اُتیسْم و مفهومی که در نظر داشت با مفهوم مورد نظر بلولر متفاوت بود. به‌طور مشخص او در مقاله‌ی مشهور خود گزارش کرده بوده که این کودکان با اشیاء غیرزنده و در نتیجه با جهان خارج، به‌خوبی ارتباط برقرار می‌کنند؛ اما نزد بلولر، اُتیسْم نشانه‌ای بود از روگردانی و قطع کامل ارتباط فرد با جهان خارج، در واقع اُتیسْم مدنظر بلولر، ترکیب قطع ارتباط از واقعیت و قطع ارتباط احساس با هم بود. از این رو تفکر اُتِستیک نزد بلولر و کانر هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشت. با این حال استفاده از این اصطلاح از سوی کانر بی‌دلیل نبود. اُتیسْم اصطلاحی بود که اعتبار و کاربرد بسیار وسیعی در روان‌پزشکی آلمان آن زمان پیدا کرد؛ از این رو می‌توانست به کانر چارچوبی برای معرفی یک طبقه‌ی تشخیصی مجزا ارائه دهد.

در کنار کانر، پزشکی به نام هانس اسپرگر<sup>۴</sup> نیز برای توصیف برخی از بیماران خود اصطلاح اُتیسْم را از اصطلاحات روان‌پزشکی بلولر<sup>۵</sup> وام گرفت. اسپرگر طیفی از اختلالات اُتیسْم را که امروزه به نام سندرم اسپرگر می‌شناسیم مورد مطالعه قرار داد. هر چند مشخص نیست که آیا کانر این اصطلاح را به‌طور مستقل از اسپرگر وضع کرده است، یافته‌های او با اقبال بیشتری نسبت به اسپرگر مواجه شد. امروزه نام کانر معرف

- 
1. Leo Kanner
  2. autistic disturbances of affective contact
  3. Kanner, L., "The Birth of Early Infantile Autism", *Journal of Autism and Childhood Schizophrenia*, 3 (2), 1973, pp.93-95.
  4. Nadesan, M. H., *Constructing Autism: Unravelling the 'Truth' and Understanding the Social*, London, New York, Routledge, 2005, p.40.
  5. Hans Asperger
  6. Bleuler

اُتیسْم شدید و نام آسپرگر اُتیسْم با عملکرده سطح بالا را تداعی می‌کند.<sup>۱</sup> تقریباً همه‌ی ویژگی‌هایی که کانر در گزارش خود توصیف کرده، مانند درخودماندگی اُتیسْتیک<sup>۲</sup> و انجام رفتارهای تکراری، کماکان به عنوان نشانه‌های اختلالات طیف اُتیسْم شناخته می‌شوند. در نهایت استفاده از اصطلاح اُتیسْم که ریشه در نگاه بلولر داشت، برای دهه‌ها منجر به فرض گرفتن آن به عنوان نوعی اسکیزوفرنی دوران کودکی شد<sup>۳</sup> و روان‌پزشکان اطفال بر این باور بودند که محرومیت‌های مادرانه، یعنی کمبود محبت مادر به فرزند، علت به وجود آمدن این اختلال است و آن را واکنشی به «مادران یخچالی»<sup>۴</sup> می‌دانستند؛<sup>۵</sup> بنابراین در فاز اول تاریخ اُتیسْم، نگاه کانر به آن به مثابه درخودماندگی و تمایل به ثبات و انجام رفتارهای تکراری نقش اساسی در تعریف مفهومی آن داشت.

فاز دوم از سال ۱۹۶۰ میلادی آغاز و تا سال ۱۹۸۰ تا چاپ دی.اس.ام سه ادامه می‌یابد. در این مرحله اُتیسْم اولیه‌ی کودکی وارد عرصه‌ی عمومی و جوامع پژوهشی شد و توصیفات موردی بر مبنای مشاهده جای خود را به شیوع‌شناسی و مطالعات تجربی کودکان داد. این بار توجه به اُتیسْم از مشخصه‌ی رویگردانی عاطفی، به زبان و دیگر ناهنجاری‌های شناختی و ادراکی معطوف شد و از این ناهنجاری‌ها به عنوان مهم‌ترین نشانه‌های اُتیسْم یاد می‌شد. هرچند به زعم کانر مشکلات زبانی از اختلال بنیادین در تماس عاطفی مشتق می‌شوند،<sup>۶</sup> اما بسیاری از گروه‌های تحقیقاتی که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی به صورت فعال با کودکان دارای اُتیسْم در ارتباط بودند استدلال می‌کردند نقص اصلی در اُتیسْم عدم توانایی فرد در استفاده و فهم نرمال از زبان و همچنین

۱. صمدی، سیدعلی، روی مک کانکی، اختلالات طیف اُتیسْم، تهران، نشر دوران، ۱۳۹۶ش، ص ۳۶.

2. autistic aloneness
3. infantile schizophrenia
4. refrigerator mothers

۵. صمدی، مک کانکی، اختلالات طیف اُتیسْم، ص ۱۲۲.

6. Eisenberg, L., & Leo Kanner, "Childhood Schizophrenia: Symposium, 1955: 6. Early infantile autism, 1943-55", *American Journal of Orthopsychiatry*, 26 (3), 1956, pp.556-566.

نقص در تلفیق محرک‌های حسی است. این نگاه متفاوت به اُتیسم با شواهد تجربی حمایت می‌شد؛ یعنی شواهد متعدد نشان می‌داد علت نقص در زبان کناره‌گیری عاطفی نیست، بنابراین بنیادین بودن کناره‌گیری عاطفی را به پرسش می‌کشیدند. افزون بر این‌ها این اعتقاد بسیار رواج پیدا کرد که اُتیسم با اسکیزوفرنی رابطه‌ای ندارد و اساساً اختلالی در روابط اجتماعی نیست.<sup>۱</sup> در عوض، نقص در زبان و شناخت، مؤلفه‌های اساسی اُتیسم هستند که ناهنجاری‌های رفتاری و اجتماعی پیامدهای ثانویه‌ی آن تلقی می‌شوند. هم‌چنین رفتارهای تکراری و تمایل به ثبات نیز به‌عنوان پیامدهای ثانویه‌ی نقص در پردازش و تلفیق اطلاعات حسی بصری در نظر گرفته می‌شدند. در نهایت این تغییر نگاه به اُتیسم در سال ۱۹۸۰ در دی.اس.ام.سه، منعکس و اُتیسم از طبقه‌بندی اسکیزوفرنی کودکان جدا و واجد طبقه‌ی تشخیصی مجزایی شد؛ در کنار معیار تشخیصی بی‌توجهی و عدم پاسخ به دیگران، معیارهایی چون نقص در زبان و مهارت‌های ارتباطی زبانی نیز اضافه گردید.<sup>۲</sup>

فاز سوم از سال ۱۹۸۰ میلادی تا کنون را در بر می‌گیرد. در این دوره نقص در شناخت اجتماعی و هم‌چنین طیفی بودن اختلال اُتیسم مورد توجه قرار گرفت. در این فاز دو رویداد بسیار مهم رخ داده است. در رویداد اول، مطالعه‌ی شیوع‌شناسانه در خصوص میزان شیوع نقص‌های شناختی، زبانی و اجتماعی در کودکان کم‌توان انجام گرفت؛ که نتایج حاصل از این تحقیق نشان می‌داد ناهنجاری‌ها در تعامل اجتماعی، ارتباطات کلامی و غیر کلامی و فعالیت‌های تکراری با یکدیگر می‌توانند چیزی را به عنوان مثلث نقص زبانی شناختی تشکیل دهند. در این تحقیق ادعا می‌شد تمایز واضحی بین آنچه که به اُتیسم کانر مشهور است و اشکال دیگر نقص اجتماعی و زبانی، وجود

1. Lockyer, L., & Michael Rutter, "A Five- to Fifteen-Year Follow-up Study of Infantile Psychosis", *British Journal of Psychiatry*, 115 (525), 1969, pp.865-882.

2. APA., *Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorders, 3rd Edition (DSM-III)*, American Psychiatric Association, 1980, p.89.

ندارد. رویداد مهم دیگر، معرفی کارهای اسپرگر به ادبیات اُتیسْم آنگلو ساکسون بود. هرچند پیش از آن هم به کارهای او در زبان انگلیسی اشاره شده بود اما ترجمه‌ی اثر اسپرگر به انگلیسی توجهات را به خود جلب کرد. اسپرگر در کارهای خود به افرادی اشاره کرده بود که اصطلاحاً اُتیسْم با کارکرد بالا شمرده می‌شوند و در برخی از ویژگی‌ها با افراد دارای اُتیسْم کلاسیک مشابه بودند. در نتیجه‌ی این اتفاق در ویرایش نسخه‌ی سوم دی.اس.ام تغییراتی به وجود آمد و در ویرایش چهارم طبقه‌ی تشخیصی برای اسپرگر در نظر گرفته شد؛ اما این طبقه‌ی تشخیصی عمر زیاد نکرد و با انتشار دی.اس.ام پنجم، دسته‌بندی‌های اختلالات رشدی گسترده<sup>۱</sup> تغییر کرد. نشانگان رت حذف شد و اختلالات اُتیسْم، نشانگان اسپرگر، اختلال گسترده رشد مشخص نشده<sup>۲</sup> و اختلال غیرمنسجم دوران کودکی<sup>۳</sup> با یکدیگر ادغام شدند و تحت عنوان اختلالات طیف اُتیسْم قرار گرفتند. این طبقه‌بندی جدید با نگاه طیفی این امکان را به متخصص می‌دهد تا فرد دریافت‌کننده‌ی تشخیص، بر اساس شدت علائم در سه سطح ۱، ۲ و ۳ قرار گیرد.<sup>۴</sup>

در این قسمت به دلیل اهمیت تاریخی اُتیسْم و سیر تغییر مفهومی آن در طی زمان آن را بررسی کردیم. در بخش بعدی به پیامدهای مطالعه‌ی اُتیسْم در نظریه‌ی شناخت اجتماعی خواهیم پرداخت.

### ۳. سه نظریه‌ی شناخت اجتماعی و اُتیسْم

می‌توان گفت اُتیسْم در توسعه و ساختار شناخت اجتماعی نقش بسیار مهمی داشته است؛ زیرا افراد دارای اُتیسْم توانای‌های پایه، برای تفکر درباره‌ی دیگران را ندارند و فهم آن می‌تواند به منزله‌ی پنجره‌ای به فهم بیشتر شناخت اجتماعی در نظر گرفته شود. هرچند

1. pervasive developmental disorders
2. Pervasive developmental disorder not otherwise specified (PDD-NOS)
3. Childhood disintegrative disorder (CDD)

۴. صمدی، مک‌کانکی، اختلالات طیف اُتیسْم، ص ۶۹.

هیچ نظریه‌ای خالی از اشکال نیست اما هریک از این رویکردها به اختلال اُتیسْم نقش بسیار مهمی در توسعه‌ی فهم ما از شناخت اجتماعی داشته‌اند. سه نظریه‌ی، تئوری ذهن، نظریه‌ی شبیه‌سازی و نظریه‌ی فراشناخت یا کنترل اجرایی، هر کدام رویکرد متفاوتی به اختلال اُتیسْم دارند و علت‌های متفاوتی را معرفی می‌کنند. در ابتدا به نظریه‌ی ذهن می‌پردازیم.

### ۳. ۱. نظریه‌ی ذهن (TOM) و اُتیسْم

نظریه‌ی ذهن، توانایی اسناد دادن حالت‌های ذهنی (مانند باورها، قصد‌ها، امیال، هیجانات و معرفت) به خود یا دیگران است. نظریه‌ی ذهن برای فهم این‌که دیگران دارای حالات ذهنی هستند ضروری است. رویکرد نظریه‌ی ذهن، بر آن دسته از نظریه‌ها اطلاق می‌شود که دانش انسان از ذهن دیگری را ذاتی و بنیادین می‌داند؛ و شناخت در این نظریه شامل پیمانه‌هایی<sup>۱</sup> از یک نوع است. برخی چون فودور به پیمانه‌ای بودن شناخت به عنوان مبنایی برای تبیین آن استناد می‌کنند. با ذکر یک مثال این رویکرد را توضیح می‌دهیم:

تصور کنید دو کودک، بهزاد و سمانه، از یک مهمانی برگشته‌اند و مشغول شمردن شکلات و آب‌نبات‌هایی هستند که در آن‌جا جمع کرده‌اند. بهزاد آب‌نبات دارد و سمانه شکلات. بهزاد شکلات دوست دارد و به خاطر می‌آورد که سمانه در مهمانی شکلات جمع کرده است. او همان‌طور که آب‌نبات‌هایش را می‌شمارد به سمانه می‌گوید: آیا حاضری آن‌ها را با هم عوض کنیم؟ بهزاد می‌داند سمانه شکلات دارد و ممکن است تمایل به معاوضه داشته باشد. همان‌طور که در مثال می‌بینیم، فهم و تشخیص ترجیحات، تمایلات و باور دیگران نقش مهمی در تعاملات اجتماعی ما دارد. این تعامل به بازنمایی تمایلات دیگران، به فرد بستگی دارد، یعنی شخص همانند خود، برای دیگران



میل و خواسته و به‌طور کلی ذهن قائل می‌شود. در این مثال معرفتِ بهزاد به این که می‌داند سمانه آب‌نبات دوست دارد و ممکن است مایل باشد آن را با شکلات تعویض کند، موضوع نظریه‌ی ذهن است. به باور بارون کوهن نیز توانایی ما برای درک اذهان دیگران یا به عبارتی درک باورها و تمایلات آن‌ها نقش مهمی در تعاملات ما و چگونگی تأثیرگذاری آن‌ها بر رفتارهای بعدی ما دارد. در نگاه او، این توانایی نتیجه‌ی چهار پیمانانه و سازوکار است که با یکدیگر عمل می‌کنند تا برای ما باوری در خصوص حالات ذهنی دیگران به‌وجود آورند. این سیستم درکِ ذهنِ دیگران به چهار پیمانانه تقسیم می‌شود:

۱. ردیاب قصد<sup>۱</sup> ۲. ردیاب هدایت چشمی<sup>۲</sup> ۳. سازوکار توجه مشترک<sup>۳</sup> ۴. سازوکار نظریه‌ی پیمانانه‌ای ذهن<sup>۴</sup> است. هر یک از این چهار پیمانانه و سازوکار، تقریباً با ویژگی‌هایی هم‌ردیف می‌شوند: اراده (تمایلات یا خواسته‌ها)، ادراک حسی، توجه مشترک و حالات معرفتی (دانش و باور). ردیاب قصد، ابزار ادراکی است که حرکت اشیاء را از نظر حالات ذهنی اولیه‌ی ارادی مانند هدف و میل تفسیر می‌کند. به بیان فنی: "X شیء را می‌خواهد یا نمی‌خواهد" که برای انسان نشانده‌ی این است، رفتار موجودات زنده مانند اجتناب و یا نزدیکی معنادار باشند. ردیاب هدایت چشمی ابزار تشخیص چشمی است و فقط از طریق حالت حس تصویری<sup>۵</sup> عمل می‌کند. این ابزار سه کارکرد دارد: الف) ردیابی چشم یا وجود دستگاه بینایی، ب) محاسبه‌ی این که چشم به چه سمتی نگاه می‌کند ج) استنتاج کردن این که اگر ارگانسیم به سوی شیء‌ای نگاه می‌کند، دارد آن را می‌بیند<sup>۶</sup>.

«سازوکار توجه مشترک، یا توانایی توجه مشترک است. عملکرد آن ساختن

- 
1. The Intentionality Detector (ID)
  2. Eye Direction-Detector (EDD)
  3. The Shared Attention Mechanism (SAM)
  4. Theory of Mind Module/mechanism (ToMM)
  5. visual sensory mode
  6. Baron-Cohen, S., *Mindblindness*, The MIT Press, 1995, p.30.

بازنمایی سه‌گانه میان خود<sup>۱</sup>، شی<sup>۲</sup> و عامل<sup>۳</sup> است؛ مانند: «ببر دوست من را می‌بیند این ماژول ورودی‌های دریافتی از ردیاب قصد و هدایت چشمی را مقایسه می‌کند و بازنمایی‌های سه‌گانه را شکل می‌دهد».<sup>۴</sup>

و آخرین سازوکار در معماری ذهن بارون کوهن سیستم شناختی است که به انسان امکان می‌دهد، از رفتارهای مشاهده شده طیف گسترده‌ای از حالات ذهنی را فرض بگیرد و برای به‌کار گرفتن یک نظریه‌ی ذهن در تجزیه رفتار دیگران استفاده کند. از آن‌جا که افراد به احتمال زیاد یکسان عمل می‌کنند، با دیدن یک مورد در شرایط خاص (با فرض ثابت بودن دیگر شرایط<sup>۵</sup>)، به شناخت یا فهم آن نائل می‌شویم؛ یعنی توانایی بازنمایی حالت‌های معرفتی را به ما می‌دهد. این حالات معرفتی شامل باور کردن<sup>۶</sup>، وانمودها<sup>۷</sup> و رویاپردازی<sup>۸</sup> است. از نظر کوهن «مسئولیت نهایی چهارمین پیمانانه یا ToMM این است که فرد بتواند حالات مختلف معرفتی را در کنار هم قرار دهد تا بفهمد چگونه این بخش‌های مختلف زندگی ذهنی با هم کار می‌کنند».<sup>۹</sup> نزد بسیاری از محققان نظریه‌ی ذهن، نظریات پیرامون مسائل افراد دارای اُتیسزم نشان‌دهنده‌ی شناخت بنیادین یا فطری ما درباره‌ی ذهن دیگری است. افراد دارای اُتیسزم براساس الگوی باور-نادرست<sup>۱۰</sup> عمل می‌کنند. آنان در گفتارشان نسبت به افراد دارای عملکرد متوسط، هم‌چنین نسبت به کودکانی که رشد هوشی‌شان تأخیر دارد، حالات ذهنی کمتری ارائه می‌دهند؛ مثلاً نمی‌توانند احساسات مبتنی بر شگفتی را در دیگران تشخیص دهند. با این

- 
1. self
  2. object
  3. agent
  4. Baron-Cohen, *Mindblindness*, pp.44-50.
  5. ceteris paribus
  6. believing
  7. pretending
  8. dreaming
  9. Ibid, pp.50-55.
  10. false-belief

حال، برخی از این افراد با عملکرد بالا در حوزه‌های گوناگون مانند ریاضیات، موسیقی دارای ظرفیت عالی در حافظه هستند. این توانایی‌های شناختی در این افراد نمایانگر این است که احتمالاً حافظه از لحاظ سبب‌شناختی<sup>۱</sup> متفاوت از سایر معرفت‌هاست. به‌طور کلی، رویکرد نظریه‌ی ذهن شناخت اجتماعی را ذاتی و بسیار ساختاریافته می‌داند. با این وجود این رویکرد بدون ضعف نیست. به ویژه که افراد دارای اُتیسْم طیف گسترده‌ای از توانایی‌های اجتماعی شناختی (افراد با عملکرد بالا و پایین دارای اُتیسْم) را نشان می‌دهند که به نظر می‌رسد شواهد بیشتری علیه ماهیت پیمان‌های شناخت اجتماعی است. در نتیجه، برخی معتقدند که نظریه‌های دیگر شناخت اجتماعی تبیین بهتری در مورد اختلال اُتیسْم ارائه می‌دهند.<sup>۲</sup>

### ۳.۲. رویکرد کنترل اجرایی<sup>۳</sup> یا فراشناختی<sup>۴</sup> (MT) و اُتیسْم

رویکرد دیگر در شناخت اجتماعی، نظریه‌ی کنترل اجرایی یا نظریه‌ی فراشناخت است. به باور نظریه‌پردازان کنترل اجرایی، توانایی ما در درک حالات ذهنی دیگران نتیجه رشد و استفاده از شناختی عمومی و عملیاتی‌تر مانند فرابازنمایی<sup>۵</sup>، فعالیت نظارت بر شناخت خودآگاهی و حل مسئله است. فرابازنمایی توانایی است که ذهن یک بازنمایی را بازنمایی می‌کند و به همین دلیل به آن فرابازنمایی می‌گویند. به عنوان مثال در نظریه‌ی کنترل اجرایی، برای بازنمایی یک باور متعلق به شخص دیگر به خود، این‌گونه عمل می‌کنیم «من باور دارم دوستم شکلات‌های من درون کاسه را می‌بیند». به این ترتیب، شخص باور یا حالات ذهنی دیگر را برای خود بازنمایی می‌کند. مطابق دیدگاه کنترل

---

1. etiological

2. Cundall, M., "Autism", *Internet Encyclopedia of Philosophy*, 2020. accessed 2020/07/04

3. Executive Control

4. Metacognitive

5. metarepresent

اجرائی، این نوع شناخت‌های بسیار پیچیده، به منابع شناخت خاصی نیاز دارند و با گذشت زمان و تمرین توسعه می‌یابند؛ به عبارتی دیگر بازنمایی معرفت شخص دیگر، نتیجه استفاده از راهبردها و توانایی‌های کلی شناختی درون یک دامنه‌ی خاص است و توانایی بازنمایی حالات ذهنی دیگران فطری نیست.

بر اساس رویکرد کنترل اجرایی، ذهن یک حوزه‌ی کلی پردازنده‌ی اطلاعات است که قادر به استفاده از طیف گسترده‌ای از منابع شناختی جهت حل مسائل حوزه‌های مختلف است. مدل‌های کنترل اجرایی شناخت و رشد شناختی نشان می‌دهند بسیاری از توانایی‌های سطوح بالای شناختی ما به وسیله‌ی همان مجموعه‌های بنیادین منابع شناختی مان بسط یافته‌اند. ادعای توانایی ما در حل مسأله و پیش‌بینی کنش دیگران براساس این استنباط است و ریشه‌ی همه‌ی این توانایی‌ها ناشی از توانایی‌های بنیادین شناختی است. توانایی انسان به وانمود کردن، حل مسئله و پیش‌بینی رفتارهای دیگران بر مبنای افکاری استنتاجی است که شخص دیگری را واجد آن‌ها می‌داند و همه‌ی این توانایی‌ها از توانایی‌های شناختی پایه نشأت گرفتند. ما از همین مجموعه‌ی توانایی‌های بنیادین شناختی برای حل مسائل ریاضی، مسائل عرصه اجتماعی و یادگیری شماره تلفن خود استفاده می‌کنیم. درک رفتار دیگران در یک اجتماع مسئله‌ای است که همه با آن روبه‌رو می‌شویم و برای درک این عرصه، به سادگی از این مهارت‌های شناختی در حوزه‌ی اجتماعی بهره می‌بریم.

مدل‌های کنترل اجرایی بر یک تقسیم‌بندی روان‌شناسی سنتی از کارکرد ذهن متکی هستند. در این رویکرد، حافظه به حافظه بلندمدت<sup>۱</sup> و حافظه کوتاه‌مدت یا حافظه‌ی کاری<sup>۲</sup> تقسیم می‌شود. هم‌چنین در این مدل انسان از توانایی‌های شناختی معینی مانند ایجاد و استفاده از استراتژی‌های حل مسأله‌ی خاص و هم‌چنین توانایی فرابازنمایی برخوردار است. علاوه بر استراتژی‌هایی که فرد برای حل مسائل از آن‌ها بهره می‌برد، باید

---

1. long-term memory (LTM)

2. short-term or working memory (STM)

بتواند یک برنامه یا روش حل مسائل را نیز به وجود آورد و اجرا کند. بدین ترتیب، ذهن به طور کلی قادر است در زمان حل مسئله، فعالیت‌هایی را سازماندهی و بازسازماندهی کند. «عملکرد اجرایی به عنوان توانایی حفظ رفتارهای مناسب از قبیل برنامه‌ریزی، کنترل تکانه، مهار کردن قدرت یا نفوذ در یک پاسخ، حفظ بقا، جست‌وجوی سازماندهی شده و انعطاف‌پذیری فکر و عمل، شناخته می‌شود»<sup>۱</sup>. به عنوان مثال، شیما یک معلم است و می‌داند که می‌خواهد ساعت ۳ بعدازظهر امروز در خانه باشد ناگهان به خاطر می‌آورد باید متنی که امروز برای آن برنامه‌ریزی کرده است را به پایان برساند. او هم‌چنین با دانشجویانش قرار ملاقات دارد. اگر او متوجه شود که جلسه‌ی دانشجویی باعث تخلیه‌ی انرژی او برای نوشتن می‌شود، پس باید قبل از ملاقات مقاله‌اش را بنویسد تا اهدافش محقق شوند.

مطابق الگوی کنترل اجرایی، در موقعیت‌های خاص حل مسئله می‌توانیم راهبردهای خود را در جهت یک نتیجه‌ی بهتر و با صرفه‌تر با توجه به اهدافمان تغییر دهیم. در مثال شیما ممکن است به سادگی ساعت جلسه حضوری را به بعد از نوشتن متن تغییر دهد تا بتواند مؤثرتر بنویسد. فرد هم‌چنین می‌تواند عملکرد خود را در رسیدن به اهداف مشخص نظارت کند. اگر برای شیما مشخص شود که طرح تقسیم کار دانشگاه کار نمی‌کند، ممکن است او آن برنامه را تغییر دهد یا حتی ممکن است آن قدر انگیزه برای شغل خود داشته باشد که از نوشتن فاصله گیرد. آزمایش‌های بسیاری برای ارزیابی توانایی‌های کنترل اجرایی انسان وجود دارد، اما مسئله‌ای که محققان با آن روبه‌رو هستند این است که به وجود آوردن آزمایشی که در آن یک دسته از مهارت‌ها یا توانایی‌ها را بسجند بسیار دشوار است. با این حال، آزمایش‌هایی وجود دارند که یکی از

---

1. Ozonoff, S., Bruce F. Pennington, & Sally J. Rogers, "Executive Function Deficits in High-Functioning Autistic Individuals: Relationship to Theory of Mind", *Journal of Child Psychology and Psychiatry*, 32 (7) 1991, pp.1081-1105.

مشهورترین آن‌ها برج پازل هانوی<sup>۱</sup> است که محققان برای آزمایش توانایی‌های اجرایی به آن اعتماد می‌کنند.

در آزمون‌های برج هانوی، شرکت‌کنندگان برای انجام وظیفه‌ی حرکت دیسک‌ها از یک ناحیه به ناحیه دیگر از قوانین خاصی پیروی می‌کنند. تصور کنید که به شما سه ستون پیشنهاد می‌شود که راست‌ترین آن‌ها دارای سه دیسک در اندازه‌های مختلف است. هدف این است که دیسک‌هایی را که به شما داده شده جابه‌جا کنید، بزرگ‌ترین دیسک در پایین و به دنبال آن به ترتیب کوچک و کوچک‌ترین در بالا. هم‌چنین به شما گفته می‌شود در حالی که این کار را انجام می‌دهید فقط می‌توانید یک دیسک را هم‌زمان حرکت دهید و نمی‌توانید یک دیسک بزرگ‌تر را روی یک دیسک کوچک‌تر قرار دهید و لازم است که این حرکت را در کم‌ترین تعداد ممکن حرکت انجام دهید. راه‌حل‌های اولیه معمولاً شامل اشتباهات و اقدامات بسیار بیشتری از آن‌چه که لازم است می‌باشد. افراد با کنترل اجرایی ضعیف (کودکان، بیماران با برخی مشکلات لوب پیشانی، افراد دارای اُتیسم و غیره) به طور معمول عملکرد ضعیفی در برج هانوی دارند.

با وجود این‌که تحقیقات اولیه نشان می‌داد افراد دارای اُتیسم در انجام کارهای مربوط به کنترل اجرایی ضعیف عمل می‌کنند، اما تحقیقات اخیر این نتیجه‌گیری را تضعیف می‌کند. آزمایشات جدید عملکرد کنترل اجرایی شامل انواع وظایف مرتب‌سازی کارت است که شرکت‌کننده را ملزم به مرتب کردن کارت‌ها بر اساس رنگ، شکل، طبقه‌بندی و غیره می‌کند. به شرکت‌کنندگان قاعده‌ای برای مرتب‌سازی در طول آزمون داده نشده است. آن‌ها باید پاسخ تأیید یا رد را از صورت آزمایش‌گر بفهمند. به عنوان مثال، مجموعه‌ای از کارت‌ها دارای حیوانات و اشیائی به رنگ قرمز یا آبی هستند. اگر قانونی که آزمایش‌گر از آن استفاده می‌کند مبتنی بر رنگ باشد، شرکت‌کننده مشروط بر این‌که هیچ چیز دیگری مانع از یادگیری قانون نشود، خواهد فهمید که قانون مناسب

---

1. Tower of Hanoi Puzzle

«مثلاً کارت‌های رنگی» است؛ اما در یک مرحله مشخص در طول آزمون، پس از این‌که شرکت‌کننده نشان داد از قانون مناسبی استفاده می‌کنند، قاعده تغییر می‌کند و طبق نوع شیء (مصنوعات یا شیء طبیعی) مرتب‌سازی می‌شود. شرکت‌کننده برای موفقیت باید از تغییر این قانون آگاه شده و پاسخ‌های خود را بر اساس آن تغییر دهد. این آزمون بر استراتژی، پشتکار، مهارت‌های احساسی و انعطاف‌پذیری در عمل متمرکز است. در این‌جا نیز مانند پازل برج هانوی، افراد ناتوان در کنترل کلی اجرایی ضعیف عمل می‌کنند.

در نظریه‌ی کنترل اجرائی، شناخت اجتماعی ناشی از توانایی در انسان است که به او اجازه می‌دهد فرابازنمایی<sup>۱</sup> انجام دهد. «فرابازنما شدن در فرد، توانایی نمایش و بازنمایی افکار و مفاهیم و مرتبه‌ی بالایی از تفکر است. در مقابل آن، فرد تنها ظرفیت‌های بازنمایی محدود را دارد و توانایی پیوند افراد با عقاید خود را ندارد یا نمی‌تواند در مورد افکار دیگری فکر کند. برای بسیاری از نظریه‌پردازان کنترل اجرایی وانمودسازی برای بسط فرابازنمایی بسیار مهم است». مهارت‌هایی که با وانمود کردن سروکار دارند دقیقاً همان مهارت‌های مورد نیاز برای فکر کردن درباره‌ی اذهان دیگران است. در زمان وانمود کردن، می‌توانیم بازنمایی شیء را از خود شیء جدا کنیم. به‌طور مشابه، جداسازی بازنمایی به کودکان این امکان را می‌دهد که بازنمایی را از جسم جدا کنند. پس از تجربه شدن این توانایی، کودک متوجه می‌شود بازنمایی شیء با خود شیء متفاوت است. به محض تشخیص این واقعیت که ذهن می‌تواند بازنمایی‌هایی درباره‌ی جهان داشته باشد که به‌طور مستقیم با جهان پیوند ندارد، (مانند این تشخیص که محل مسابقه‌ی دو و میدانی قبلاً پارکینگ اتومبیل‌ها بوده است)، فرد قادر به فرابازنمایی انواع حالت‌های معرفتی دیگر خواهد بود.

هم‌چنین برای درک حالات ذهنی دیگران، کودکان باید بدانند که ذهن آن‌ها نیز

---

1. metarepresent

جهان را بازنمایی می‌کند (خود-بازنمایی)<sup>۱</sup>. کودکان پس از این‌که فهمیدند دیگران با افکار خود انواع مختلفی از روابط را با جهان دارند، می‌توانند یک فرابازنمایی از شخصی دیگر که ارتباط ادراکی با جهان دارد، ایجاد کنند و سپس براساس آن فرابازنمایی، می‌توانند پیش‌بینی کنند که آن شخص در یک شرایط خاص چه کاری انجام خواهد داد. به عنوان مثال، اگر بهزاد می‌داند که سمانه فهمیده او آب‌نبات خود را در جعبه زیر تخت‌خوابش پنهان کرده است، پس می‌تواند حدس بزند سمانه پنهانی برای خوردن آب‌نبات‌ها به مخفیگاه برود. توانایی فرابازنمایی به ما امکان می‌دهد آن‌چه را که به آن حالت‌های «باور غلط»<sup>۲</sup> دیگران نامیده می‌شود را تشخیص دهیم. مثلاً بهزاد می‌داند که سمانه او را دیده که آب‌نباتش را در جعبه‌ی زیر تختش قرار داده و هم‌چنین می‌داند که مکان مخفیگاه آب‌نبات‌ها را تغییر داده و از سمانه پنهان نگه داشته و می‌داند سمانه نمی‌داند جای پنهان جدید کجا است، زیرا سمانه جابه‌جایی را ندیده است. پس سمانه براساس رابطه معرفتی خاص خود با دنیا یک باور غلط خواهد داشت که بهزاد متوجه نادرستی آن است. فهم این‌که شخص دارای یک باور غلط است، مستلزم آن است که فرد بر شناخت محتویات ذهن خود کنترل شناختی داشته باشد تا او درباره‌ی محتوای باور خود از جهان اشتباه نکند و درباره‌ی باور دیگران هم اشتباه نکند. تنها پس از رشد این توانایی‌های کمکی، کودک می‌تواند باورهای غلط دیگران را تشخیص دهد. توجه داشته باشید که این زنجیره‌های فکری پیچیده نیاز به یک حافظه‌ی کاری گسترده دارند که نه تنها خواسته‌های فردی را دنبال می‌کنند (مثلاً حفظ آب‌نبات‌های بهزاد برای خودش) بلکه خواسته‌ها و باورهای دیگران را نیز در نظر می‌گیرد (سمانه آب‌نبات را می‌خواهد و باور دارد همان جایی است که اول دیده بهزاد آن‌ها را مخفی کرده است).

نتیجه‌ی این دیدگاه ویژه درباره‌ی شناخت، یعنی رشد و توانایی فرابازنمایی در انسان، رویکردی است بسیار متفاوت از رویکرد نظریه‌ی ذهن به اختلال اُتیسسم. در این

1. self-represent

2. false-belief



رویکرد، به جای این که مشکل اصلی افراد دارای اُتیسم در ناتوانی سازوکارها یا پیمان‌های مربوط به پردازش برخی محرک‌های اجتماعی باشند، اُتیسم را نتیجه‌ی یک حافظه‌ی کاری نابسنده می‌داند که این حافظه‌ی کاری به فرد امکان می‌دهد فرا بازنمایی را انجام دهد؛ و در افراد دارای اُتیسم دچار اختلال است؛ بنابراین در این جا اختلال اُتیسم نتیجه‌ی عدم موفقیت در مکانیسم کنترل اجرائی است که مسئول مهار برخی واکنش‌ها، مسائل حافظه‌ی کاری، یادآوری، انعطاف ناپذیری، تکرار غیرارادی و راهبردهای حل مسأله است. نقص افراد دارای اُتیسم در اموری مانند اسناد باور غلط، نتیجه این است که در زمان یادآوری، آن‌ها نمی‌توانند میان بازنمایی خود و بازنمایی دیگران تمایز قائل شوند.<sup>۱</sup>

افراد دارای اُتیسم هم‌چنین ممکن است راهبرد نامناسبی بر مبنای باورهای شخصی خودشان اتخاذ کنند. آن‌ها ممکن است در پاسخ به پرسش‌هایی درباره‌ی باورهای دیگران، به اشتباه ندانند کدام مجموعه از باورها به کدام دیگری تعلق دارد. از این رو مسأله‌ای که افراد دارای اُتیسم با آن روبه‌رو هستند و باعث ایجاد مجموعه‌ای از مشکلات رفتاری آن‌ها می‌شود، ناتوانی کلی در ذخیره و یادآوری دقیق اطلاعات به جای کمبودی خاص در درک حالات ذهنی است.

### ۳.۳. نظریه‌ی شبیه‌سازی<sup>۲</sup> و اُتیسم

در نظریه‌ی شبیه‌سازی دانش فرد از اذهان دیگران به توانایی او در تصور یا شبیه‌سازی باورها، تمایلات، اهداف دیگران مربوط می‌شود و این توانایی پیش‌بینی می‌کند فرد مطابق با گرایش‌های گزاره‌ای شبیه‌سازی شده چگونه عمل می‌کند. از نظر کوری<sup>۳</sup> و راونسکرافت<sup>۴</sup> انسان قادر است حالات ذهنی دیگران را در خود شبیه‌سازی کند؛ به

1. Hughes, C., "Executive Functions and Development: Emerging Themes", *Infant and Child Development*, 11 (2), 2002, pp.201-209.

2. Simulation Theory

3. Gregory Currie

4. Ian Ravenscroft

عبارت دیگر ما «در خیال خود حالاتی تخیلی را مطابق با باورها و تمایلات فردی که می‌خواهیم رفتارشان را پیش‌بینی کنیم تولید می‌کنیم».<sup>۱</sup> داوری «مانند-من<sup>۲</sup>»، قلب نظریه‌ی گلدمن<sup>۳</sup> است. او ادعا می‌کند شبیه‌سازی روشی اساسی است که از طریق آن دیگران را درک می‌کنیم. صرف نظر از این‌که مانند\_من چیست یا چه استلزاماتی دارد. از منظر گلدمن پی بردن به حالات ذهنی دیگران، بر یک داوری مبنایی مانند\_من مبتنی بر توانایی‌های سطح پایین تشخیص احساسات است و شروع آن با مشاهده‌ی چهره است. با استفاده از داوری بنیادین مانند\_من، می‌توانیم حس کنیم افراد در رویارویی با دیگری چه حسی دارند. مثلاً با دیدن کسی که در چهره خشم را نشان می‌دهد در مغز ما همان الگوهای محرک نورونی فعال می‌شوند که وقتی خودمان خشمی را تجربه کرده‌ایم. مغز با استفاده از نورون‌های آینه‌ای<sup>۴</sup>، آن الگوهای محرک را که در دیگران می‌بیند شبیه‌سازی می‌کند.<sup>۵</sup>

شواهدی وجود دارد که نوزادان در بدو تولد عمل تقلید را انجام می‌دهند و نمی‌توان این شواهد را نادیده گرفت. برای تشخیص این‌که دیگران چگونه احساس می‌کنند، کودک باید قادر باشد به محرک‌های اجتماعی حساس باشد. هنگامی که کودک می‌تواند این نشانه‌ها را ببیند، شروع به تقلید برخی از ویژگی‌های حالات عاطفی می‌کند. هم‌چنین نوزادان پس از شروع به تقلید حالات اولیه، شروع به تولید و نمایش حالات تقلیدی پیچیده نیز می‌کنند. از سوی دیگر بر مبنای کارهای کوری و راونسکرافت، پس از محقق شدن این کار، کودک می‌تواند فرض کند که اگر درکی از وضعیت دیگری داشته باشد دیگری هم درباره‌ی او دارد. (هرچه احساس می‌کند توسط دیگری هم احساس شده) و

1. Currie, G., & Ian Ravenscroft, *Recreative Minds*, Oxford University Press, Chapter 3 the Simulation Programme, 2002.

2. like-me

3. Alvin Goldman

4. mirror-neurons

5. Goldman, Alvin I., *Simulating Minds*: Oxford University Press, 2006, pp.130-134.

بدین ترتیب در کودک یک داوری بنیادین «مانند-من» ایجاد می‌شود و از پی آن داوری، درک دیگران شروع می‌شود. هنگامی که کودک شروع به ردیابی چشم دیگران و اظهار خواسته‌های خود با اشاره کردن می‌کنند، روش‌های پیچیده‌تری از ادراک در آن‌ها رشد می‌یابد که به آن‌ها در درک و پیش‌بینی رفتار دیگران کمک می‌کند.

یک اختلاف مهم میان روایت گلدمن و روایت کوری و راونسکرافت در نظریه‌ی شبیه‌سازی وجود دارد. نزد گلدمن، پیش‌بینی رفتار نیاز به تمرکز بر گرایش گزاره‌ای یا حالات ذهنی در نظام شناختی شخص ندارد. برای فهمیدن حالات ذهنی دیگران، شخص رفتار یا حالات چهره دیگران را الگو قرار می‌دهد. با انجام این کار، فرد به یک فهم بی‌واسطه از چگونگی احساس دیگری می‌رسد؛ اما نزد کوری و راونسکرافت، فرد حالت‌های ذهنی که برای دیگران شبیه‌سازی کرده را درون تخیل<sup>۱</sup> قرار می‌دهد و سپس به سیستم شناختی اجازه می‌دهد تا «آفلاین»، اجرا شده و پیش‌بینی کند.<sup>۲</sup> این تفاوت برای گلدمن که اساس شبیه‌سازی را بر عملکردهای عصبی خاصی مانند آینه می‌گذارد، مهم است از جمله این رفتارها انعکاس یا حالات چهره<sup>۳</sup> در فهم حالات ذهنی دیگری است. در انجام این کارها شخص به درکی مستقیم و بدون واسطه<sup>۴</sup> از احساس دیگری می‌رسد.<sup>۵</sup>

توانایی پیش‌بینی رفتار دیگران بر اساس شبیه‌سازی به تخیل نیاز دارد. تخیل زمینه‌ی ذهنی‌ای را فراهم می‌کند که در آن باورها نقش بازی می‌کنند. پس از آن در برخی از عملکردهای استنتاجی، فرد شبیه‌سازی می‌کند. مثلاً اگر فردی تصور کند که دیگری گرسنه است، به این باور می‌رسد که دیگری برای خوردن غذا اقدام می‌کند؛ چرا که خود این کار را وقتی گرسنه باشد انجام می‌دهد. برای این که فرد بتواند رفتار دیگران را به‌طور

- 
1. imagination
  2. Currie, Ravenscroft, *Recreative Minds*.
  3. facial expressions
  4. unmediated
  5. Ibid, p.304.

صحیح براساس شبیه‌سازی افکار یا رفتار خود با فردی دیگر پیش‌بینی کند، باید فرضیات خاصی در نظر گرفته شوند. هنگامی که شخص فکر می‌کند «من در این شرایط چه کاری می‌توانم انجام دهم؟» برای پیشبرد زنجیره استنتاجی مناسب، باید تصور کند که به‌طور کلی خود و هدف هم‌ارز هستند. اگر کسی فاقد فرضیات اساسی در مورد دیگران باشد، باید شبیه‌سازی را با یکسری اطلاعات تقویت کند تا پیش‌بینی‌های دقیقی از رفتار دیگران داشته باشد. فرد باید برخی از فرضیات بنیادین را که ممکن است در یک حالت عادی پذیرفته یا نادیده شوند را، جایگزین کند که البته نمونه شبیه‌سازی که باید انجام دهد، پیچیده‌تر می‌شود.

برای مثال، همان‌طور که دیدیم، زمانی که فرد پیش‌بینی می‌کند دوستش گرسنه است، پیش‌بینی می‌کند اگر دوستش فرصتی بیابد به دنبال غذا می‌رود. می‌توان این قضاوت را بر اساس این واقعیت انجام داد که افراد در شرایط مشابه همین کار را انجام می‌دهند. اطلاعات مربوطه را وارد کرده و شبیه‌سازی را اجرا می‌کنند. با این حال، هنگام شبیه‌سازی رفتار، فرد باید این را هم در نظر بگیرد شاید دوستش یک رژیم غذایی دارد با این حال نمی‌توان به سادگی شبیه‌سازی را با استفاده از باورهای شخصی خود اجرا کرد، زیرا درک جزئیات و پیش‌بینی رفتار کار بسیار سختی است.

قرار دادن خود در موقعیت شخصی دیگر، مستلزم این است که فرد اجازه دهد برخی باورها یا تمایلاتی را که ندارد، در او فعال شوند. باید «اقتصاد ذهنی» خود را کنار بگذارد و به گرایش‌های گزاره‌ای قبول شده اجازه دهد باورهای او را نسبت به آنچه شخص ممکن است انجام دهد هدایت کند؛ مانند مثال قبلی غذا خوردن هنگام گرسنگی، از آن‌جا که فرد در رژیم غذایی نیست، باید واکنش خود را کنارگذارد و فکر کند «گو این‌که<sup>۱</sup>» به جای فرد دیگری است؛ بنابراین فرد تصمیم می‌گیرد که در برابر گرسنگی غذا نخورد. بخشی از مشکل افراد در رویارویی با اُتیسم این است که آن‌ها نمی‌توانند

---

1. as if

مطابقت مناسبی در اقتصاد ذهنی<sup>۱</sup> خود ایجاد کرده و اجازه دهند باورهای تخیل شده، نقش مناسب را در شبیه‌سازی باورهای دیگران ایفا کنند. برای افراد دارای اُتیسم تقلید باورها یا تمایلات شخصی دیگران بسیار دشوار است. کوری و راونسکرافت ادعا می‌کنند دلیل این که افراد دارای اُتیسم نمی‌توانند رفتار یا حالات دیگران را تقلید کنند این است که آن‌ها هرگز نتوانسته‌اند توانایی‌های مربوط به تقلیدهای پیچیده را در خود توسعه دهند. علت عدم استفاده از توانایی‌های نظریه‌ی ذهن در این افراد این است که فاقد «ظرفیت شبیه‌سازی در شناخت احساسات» هستند.<sup>۲</sup> آن‌ها تنها توانایی بازشناختن احساساتی را دارند که فطری یا در حد سطوح اولیه‌ی رشد باشند. از آن‌جا که افراد دارای اُتیسم علائم اساسی عاطفی را نمایان نمی‌کنند، فاقد یکی از ورودی‌های اصلی هستند که امکان آشکارسازی تقلید را می‌دهد؛ یعنی یک کودکِ خردسال، توانایی درک حالت عاطفی دیگری را دارد، او صورت یا زبان بدن را تقلید می‌کند؛ بر این اساس که آن صورت در آن حالت چه احساسی دارد، می‌داند که چگونه تقلید کند. از آن‌جایی که فرد دارای اُتیسم حتی به این حالات عاطفی اساسی متوسل نمی‌شود، هیچ‌گاه نمی‌تواند استدلال مناسب «مانند-من» را انجام دهد و هرگز تقلید اساسی را آغاز نمی‌کند. تقلید محرک فرایند شبیه‌سازی است؛ و این افراد حتی حالات بنیادین عاطفی را نیز نشان نمی‌دهند، آن‌ها هرگز در موقعیتی نیستند که بتوانند، «مانند-من» را به‌جا آورند و هرگز تقلید بنیادی را آغاز نمی‌کنند که محرک کل فرایند وانمودسازی (تقلید) را تحریک می‌کند. تأثیرات این ناتوانی ساده در شناخت و تقلید حالات عاطفی دیگر بسیار گسترده است؛ بنابراین، اُتیسم، برای کوری و راونسکروفت یک اختلال تخیلی<sup>۳</sup> است. این مشکلات به دلیل عدم توانایی در دریافت محتوای ادراکی بنیانی که حالات ذهنی دیگران را به ما نشان می‌دهد، به‌وجود می‌آیند.

1. mental economy

2. Currie, Ravenscroft, *Recreative Minds*, p.159.

3. imaginative

#### ۴. اهمیت نظریه‌ی شبیه‌سازی نسبت به دو نظریه‌ی دیگر

- این نظریه الزامات نظریه‌ی ذهن را ندارد و از برخی نقاط قوت نظریه‌ی کنترل اجرایی بهره می‌برد، بنابراین به خوبی می‌تواند بسیاری از توانایی‌های شناخت اجتماعی در انسان را توضیح دهد.

- اختلاف اصلی میان رویکردهای نظریه‌ی ذهن و شبیه‌سازی در مؤلفه‌های مانند - من است. در نسخه‌ی کوری و راونسکرافت، اُتیسم نتیجه‌ی عدم توانایی استفاده صحیح از تخیل در فرایند حل مسئله است، به‌طور خاص، فرایند قراردادن خود، به صورت تخیلی، به‌جای دیگری. هر چند در واقع مشکلی که افراد دارای اُتیسم با آن روبه‌رو هستند، پرورش دادن مهارت‌های لازم برای تمرین جایگزینی تخیلی است نه این‌که نمی‌توانند خود را به صورت تخیلی در وضعیت دیگری قرار دهند.

- از آن‌جایی که در نظریه‌ی ذهن، توانایی اسنادِ حالات ذهنی، مانند باورها، قصدها، امیال و دیگر موارد به خود یا دیگران مطرح است و حکم شناختی فرد، بر فرضیات نظری تکیه دارد، آن‌چه باید مورد توجه قرار گیرد این است که مردم غالباً می‌توانند با بازنمایی نادرست از جهان به باورهای نادرست برسند و این مسئله می‌تواند منجر به رفتارهایی شود که فقط از نظر این باور غلط، قابل تبیین است؛ بنابراین یک مؤلفه‌ی نظری، شناخت اجتماعی را توجیه می‌کند.

- با توجه به طیف گسترده‌ی افراد دارای اُتیسم و توانایی‌های متفاوت در شناخت اجتماعی شناختی (افراد با عملکرد بالا و پایین در اُتیسم)، نظریه‌ی پیمان‌های شناخت اجتماعی فودور مورد چالش قرار می‌گیرد.

- در مورد نظریه‌ی کنترل اجرایی نیز یکی از مهم‌ترین مسائلی که پژوهشگران با آن روبه‌رو هستند فراهم آوردن شرایط سنجش یا ارزیابی توانایی‌های مشخص افراد است. هرچند توانایی‌های آزمایش شده در برج هانوی و مرتب‌سازی کارت به‌طور حتم برای گسترش درک ما از اذهان دیگر ضروری است، اما آن‌ها به‌طور کامل نیاز ما را برای

آگاهی از افکار دیگران نشان نمی‌دهند؛ چرا که هنوز توانایی‌ها و مهارت‌های لازم دیگری وجود دارد.

با این‌که به نظریه‌ی شبیه‌سازی نسبت به دو رویکرد دیگر توجه کمتری شده است، اخیراً بسیاری از محققان به‌طور جدی از آن دفاع کرده‌اند و این دفاع، بیشتر از سوی فیلسوفان و پژوهشگران علوم عصب‌شناختی بوده است تا روان‌شناسان. گلدمن، نظریه‌پرداز نظریه‌ی شبیه‌سازی، ریشه‌ی اختلال اُتیسم را در عدم کار درست نورون‌های آینه‌ای می‌داند. مطالعات گلدمن نشان می‌دهد توانایی‌های تقلیدی افراد دارای اُتیسم کمتر از افراد معمولی است، او شواهدی ارائه می‌دهد که نشان می‌دهند نورون‌های آینه‌ای در مغز افراد دارای اُتیسم که شبیه‌سازی را ممکن می‌کنند، برای آن‌ها کارایی ندارند.<sup>۱</sup> شواهد تجربی و آزمایشگاهی مربوط به اختلال نورون آینه‌ای، گلدمن موجود است؛ و نظریه‌پردازان نظریه‌ی شبیه‌سازی باور دارند که تحقیقات اخیر در مورد عملکرد نورون آینه و نقشی که این نورون‌ها در دسته‌ی رفتارهای اجتماعی مانند تقلید<sup>۲</sup> و تفکر در مورد افکار و اعمال دیگران نشان می‌دهند، علائم مهمی هستند که از این نظریه که تنها بر فرضیات نظری متکی نیست، نسبت به نظریه‌ی رقیب یعنی «رویکرد نظریه<sup>۳</sup>» حمایت می‌کند. به عبارتی دیگر نقطه‌ی قوت نظریه‌ی شبیه‌سازی، تبیین‌هایی تجربی است که برای نقص اجتماعی افراد دارای اُتیسم ارائه می‌دهد و آن را نتیجه‌ی یک سری عملیات بنیادین مربوط به سلسله‌ی اعصاب و موارد دیگر می‌داند.

- برخی از تحقیقات اخیر کوشیده‌اند اصول نظری همه رویکردها را برای یک صورت‌بندی جدید و یک نسخه‌ی ترکیبی از همه‌ی نظریه‌ها، درهم آمیزند.

---

1. Goldman, *Simulating Minds*, p.206.

2. mimicry

3. Theory - theory approach

### نتیجه

اُتیسم یک اختلال زمینه‌ای است که طی زمان مفهوم آن تغییرات بسیاری کرده است. و تا امروز تا حدی شناسایی شده است. با توجه به مطالعات دهه‌های اخیر بر روی اختلالات عصبی-روانی و هم‌چنین رشد علوم شناختی، تحقیقات بر روی اُتیسم نه تنها تأثیر به‌سزایی بر شناخت ما از عملکرد مغز و سیستم عصبی داشته است بلکه به دنبال آن بر فهم ما از شناخت اجتماعی نیز مؤثر بوده است. هر یک از نظریات شناخت اجتماعی مانند نظریه‌ی ذهن، نظریه‌ی کنترل اجرایی و نظریه‌ی شبیه‌سازی از منظری خاص به اُتیسم پرداخته‌اند. می‌توان گفت هیچ نظریه‌ای نمی‌تواند به تنهایی پاسخگوی بیشتر مسائل در اختلالات طیف اُتیسم و شناخت اجتماعی باشد. نظریه‌ی ذهن نیاز به پیدا کردن راه‌هایی برای مواجهه با بسیاری از تحقیقات جدید در مورد مکان و چگونگی انجام برخی کارهای انجام شده بر روی مغز را دارد. به نظر می‌رسد همان‌طور که گلدمن خاطر نشان کرده است، برخی تحقیقات، مبنای پیمان‌های بودن که مبنای نظریه‌ی ذهن است را نقض می‌کند. علاوه بر این، برخی نظریه‌پردازان نظریه‌ی ذهن مانند بارون کوهن از تعهدات نظری خود عقب‌نشینی کرده و دیدگاه‌های جایگزین از اختلال اُتیسم ارائه داده‌اند. آزمایشات نظریه‌ی کنترل اجرایی نیز غالباً نشان داده‌اند که برای مشخص کردن توانایی‌های کنترل اجرایی در افراد دارای اُتیسم عملکردی ناکارآمد دارند که البته تحقیقات اخیر این موضوع را نشان می‌دهند. محققانی مانند گلدمن باور دارند استدلال نظری در مورد حالات ذهنی دیگران احتمالاً وجود دارد اما برای نشان دادن شکل اصلی تفکر اجتماعی شناختی کافی نیستند. محققان دیگر، از برخی اختلافات نظری‌تر پرهیز می‌کنند و تمرکزشان را بر بررسی چگونگی پردازش اطلاعات اجتماعی شناختی در مغز گذاشته‌اند؛ مانند نظریه‌ی شبیه‌سازی که ریشه‌ی این اختلال را در عدم کار درست نورون‌های آینه‌ای می‌داند. شواهد گلدمن نشان‌دهنده‌ی آن هستند که نورون‌های آینه‌ای در مغز افراد دارای اُتیسم که شبیه‌سازی را ممکن می‌کنند، برای آن‌ها کارایی ندارند.



اُتیسم همه‌ی محققان را برای هر نظریه‌ای در مورد تبیین ساختار و رشد اجتماعی - شناختی دعوت به چالش می‌کند زیرا نیاز به ارائه‌ی تبیین این اختلال هنوز هست.

### منابع

- صمدی، سیدعلی، روی مک کانکی، اختلالات طیف اتیسم، تهران، نشر دوران، ۱۳۹۶ ش.
- APA, *Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorders*, 3rd Edition (DSM-III), American Psychiatric Association, 1980.
- Baron-Cohen, S., *Mindblindness*, The MIT Press, 1995.
- Currie, G., & Ian Ravenscroft, *Recreative Minds*, Oxford University Press, 2002, Chapter 3 the Simulation Programme.
- Cundall, M., "Autism", *Internet Encyclopedia of Philosophy*, 2020. accessed 2020/07/04. <https://www.iep.utm.edu/autism/>.
- Eisenberg, L., & Leo Kanner, "Childhood Schizophrenia: Symposium, 1955: 6. Early Infantile Autism, 1943-55", *American Journal of Orthopsychiatry*, 26 (3), 1956.
- Jarrold, Ch., Jill Boucher, & Peter Smith, "Symbolic Play in Autism: a Review", *Journal of Autism and Developmental Disorders*, 23 (2), 1993.
- Goldman, Alvin I., *Simulating Minds*, Oxford University Press, 2006.
- Hughes, C., "Executive Functions and Development: Emerging Themes", *Infant and Child Development*, 11 (2), 2002.
- Kanner, L., "The Birth of Early Infantile Autism", *Journal of Autism and Childhood Schizophrenia*, 3 (2), 1973.
- Lockyer, L., & Michael Rutter, "A Five- to Fifteen-Year Follow-up Study of Infantile Psychosis", *British Journal of Psychiatry*, 115 (525), 1969.
- Nadesan, M. H., *Constructing Autism: Unravelling the 'Truth' and Understanding the Social*, London, New York, Routledge, 2005.
- Ozonoff, S., Bruce F. Pennington, & Sally J. Rogers, "Executive Function Deficits in High-Functioning Autistic Individuals: Relationship to Theory of Mind", *Journal of Child Psychology and Psychiatry*, 32 (7), 1991.